

عروس ادب...



می زیاده (May Elias Ziadeh) زاده ۱۸۸۶ میلادی در ناصره، شاعر و نویسنده لبنانی-فلسطینی، از زنان فرهنگی برجسته دنیای عرب.

می به «عروس ادب» معروف بود و علاوه بر نویسندگی به زبان و ادبیات عرب، آثاری نیز به زبان‌های فرانسه و انگلیسی دارد.

در ممالک عربی نام این نویسنده را اغلب می‌یابید (به فتح میم و یاء مشدده) می‌گویند.

۱۲ سال نخست زندگی‌اش را در ناصره سپری کرد و سپس پدرش او را به مدرسه «الفوتوح» مخصوص راهبه‌ها در عینطوره لبنان فرستاد.

خانواده می در سال ۱۹۰۷ به مصر مهاجرت کردند و مدتی در اسکندریه ماندند و سپس به قاهره نقل مکان کردند و آن‌جا را برای اقامت دائمی اعضای سه نفره خود برگزیدند.

«المحرور» نخستین نشریه‌ای بود که می مقالاتش را در آن چاپ کرده‌ولی به مرور زمان در دیگر نشریات معتبر نیز مقاله نوشت.

کسانی که درباره او قلم زده‌اند، بیشتر به این که وی محور اصلی انجمن هفتگی سه‌شنبه بود و در آن انجمن مسائل فکری، ادبی، علمی و شعری و سیاسی مطرح می‌شد و هر نظر توضیحی، دفاعی و انتقادی می‌توانست در آن طرح شود، توجه داشته‌اند.

سلمی الحفاری الکزیری، بانوی ادیب، در کتاب «سری کامل تألیفات می زیاده» می‌نویسد: «با این که مردان زیادی دوستدار او بودند، اما قلب او جز برای جبران خلیل جبران نتپید و رغبت نشان نداد. میان این دو مکاتبه دل‌انگیزی وجود داشت که از سال ۱۹۱۲ تا دو هفته قبل از درگذشت جبران در سال ۱۹۳۱ ادامه داشت. برای این پژوهشگران

فرهنگ

یک فنجان شعر



تسلیم تقدیری که رخ می‌داد بودی

امید دوستی

تور عروسی بر سر و ناشاد بودی گلبرگ سبیلی خورده‌ای از باد، بودی اشکی درون چشم‌هایت حلقه می‌زد آتشفشانی در دل مرداد بودی سر مست، داماد و نگاهش در نگاهت مثل کبوتر در کف صیاد بودی لبخند تلخت فتنه‌ی تیریز را داشت مشروطه را خونخواهی و فریاد بودی قوم مغول در چشم‌هایت پر سه می‌زد چنگیز را استاندار بیداد بودی بغضت تمام خاطر ات را ورق زد حیران و سرگردان از این رخداد بودی دردی هوای سینه‌ام را زیر و رو کرد



در دو غم را همدل و هم‌زاد بودی دنیای رویاهای ما خاکستری شد مثل درختی کن تیر افتاد بودی افسرده از اجبار و استبداد و تحمیل تسلیم تقدیری که رخ می‌داد بودی

کافه کتاب

رمانی برای خواندن و لذت بردن



جزء از کل نویسنده: استیو تولتز/ مترجم: پیمان خاکسار نشر چشمه/ ۶۵۶ صفحه

کتاب «جزء از کل» به سرعت توانست به عنوان پرفروش‌ترین رمان تاریخ استرالیا شناخته شود و توجه‌های زیادی را به خود جلب کند. این رمان نامزد دریافت جایزه بوکر شد و پس از انتشار به لیست کتاب‌های پرفروش روزنامه نیویورک تایمز و سایت آمازون راه یافت. بیشتر منتقدان به این کتاب نگاهی مساعد دارند و آن را داستانی جذاب و تأثیرگذار با شخصیت‌پردازی قوی معرفی کرده‌اند.

«جزء از کل» پس از ترجمه در ایران به لیست کتاب‌های پرفروش راه پیدا کرد. به دلیل همین استقبال، مترجمان زیادی این اثر را به زبان فارسی برگردانده‌اند.

کتاب در مورد مارتین و جسیپ دین «پدر و پسر» است که هر کدام از یک زاویه خاص و متفاوت با عامه مردم به زندگی و اتفاقات آن نگاه می‌کنند. مارتین با باورهای خاص و گاه عجیب خود سعی می‌کند پسرش، جسیپ را به بهترین شکل ممکن تربیت کند و به همین خاطر داستان زندگی خودش را از همان دوران کودکی برای او تعریف می‌کند. داستانی که نشان می‌دهد زندگی او همیشه تحت تأثیر مارتین، برادر ناتنی‌اش قرار داشته است و...

داستان، از زمان کودکی پدر تا زمان بزرگ شدن فرزند ادامه پیدا می‌کند و تمامی حوادث و اتفاقات شگفت‌انگیز زندگی آن‌ها همراه با یک طنز تلخ و تندی فلسفی روایت می‌شود.

کتاب بعضی مواقع از زاویه دید مارتین و بعضی مواقع از زاویه دید جسیپ بیان می‌شود که همین موضوع باعث جذاب‌تر شدن آن می‌شود. حوادث و اتفاقات موجود در کتاب بسیار زیاد است و هر کدام از آن‌ها جذابیت خاص خود را دارد.

در «جزء از کل» موضوعات فلسفی گوناگونی مانند عشق، آزادی، اراده و اجبار مورد توجه قرار می‌گیرد و به مفاهیمی همچون مرگ، حیات و انتظار توجه می‌شود. رمان صرفاً خوانندگان را مجذوب فضاسازی منحصر به فرد خود نمی‌کند بلکه ما را به تفکر و اندیشه در خصوص موضوعات مختلف وا می‌دارد. شخصیت‌های حاضر در این داستان زیاد هستند اما حوصله خواننده را سر نمی‌برند. مهم‌ترین نکته این کتاب نگاه چند جانبه به موضوع و پدیده‌های واحد است که به ما یادآوری می‌کند حقیقت در انحصار یک فرد نیست و هر نگاهی می‌تواند بخشی از واقعیت را انعکاس دهد.

نمونه‌هایی از متن کتاب:

- آدم‌های زشت هم می‌دانند زیبایی چیست، حتی اگر آن را ندیده باشند.

- خائنه‌ترین خیانت‌ها آن‌هایی هستند که وقتی یک جلیقه‌ی نجات در کمدت آویزان است، به خودت دروغ می‌گویی که احتمالاً اندازه‌ی کسی که دارد غرق می‌شود نیست.

- چیزی که نمی‌فهمیدم این بود که مردم تفکر نمی‌کنند، تکرار می‌کنند. تحلیل نمی‌کنند، نشخوار می‌کنند. هضم نمی‌کنند، کپی می‌کنند.

- به اندازه‌ی کافی صندلی یا خوشبختی وجود ندارد که به همه برسد، همین‌طور غذا، همین‌طور شادی، همین‌طور تخت و شغل و خنده و دوست و لبخند و پول و هوای تمیز برای نفس کشیدن... و موسیقی همچنان ادامه دارد. من یکی از اولین بازنده‌ها بودم و داشتم فکر می‌کردم آدم باید در زندگی صندلی خودش را همراه داشته باشد تا محتاج منابع عمومی رویه کاهش نباشد.

- خجالت‌آور است تماشای کسی که آخر عمری خود را موشکافی می‌کند و به این نتیجه می‌رسد تنها چیزی که با خود به گور می‌برد **شرم زندگی نکردن** است.



به کوشش فاطمه زردشتی تیریزی

ژئوپولیتیک پارسی و بنویسیم

اسرار آمیز =راز آلود
اسراف =ریخت و پاش، بریز و بپاش، دورریز
اسطوره =استوره (پارسی)، افسانه
اسقاط کردن =تکه‌پاره کردن، جداسازی، جدا کردن
اسقاطی =به درد نخور، دور انداختنی، ناکارآمد
اسکان =خانه دادن، جایگیر کردن، جانشین کردن
اسلحه =جنگ افزار، رزمه، جنگامه
اسلوب =شیوه، راه، روش، روند، رویه، روال
اسم =نام؛ ناموازه؛ آوازه
اسم با شمسما =نام بران زنده/ اجناسزاوار / شایسته
اسم بردن =نام بردن
اسم در کردن =شناخته شدن، بنام شدن
اسم نویسی =نام نویسی
اسم و رسم داشتن =نام و نشان داشتن، شناخته شدگی، نامداری، ناموری، نامی بودن، بنام بودن، پر آوازی، نام آشنایی
اسماء =نامها (ج اسم)

ماجراهای من و بی بی

ساکن شیراز شدنم دیده شده یی مُدی



شد...
- آدم یی چیبی می شغفه دود تو کلش بُلن میشه... بوگو زن! تو شغل شووَرَت اینجا، ننت اینجا، بوآت اینجا، چش و همجشی. همش ندید بدید بازی...
بی بی گره چارقُدش را محکم کرد.
- عباس ای حرفا ر ول کن... بوگو بیتم درُت چی چیه؟ حرفت چی چیه، تو هیطو الک الکی سر و کلت اینجا پیدا نیشه. عظیمه طوریش شده؟
عباس آقا ای کشید...
- کاشکی طوریش شدود بی بی، کاشکی درد داشت، کاشکی مرض داشت. چن روزه خون منه کرده تو شیشه بویه بری زَنگی بیریم شیراز. بی بی نگاهش کرد...
- شیراز؟ شیراز چیکار؟
- تا جوئش در شه بی بی. بره اونجا غزی منه بیگیره. تو ای چن وخت که ددش رفته شیراز، پاشه کرده تو بی کفشی که مام بویه بیریم شیراز. هر چی میگم زن، ننت خوب، بوآت خوب، خومن پاشم بیام شیراز چیکار کنم؟ میگه نه، الا و بالله بویه بیریم. حالا گفتم شوما که بزرگتری نی بزرگتری کنی با خودت حرف بزنی بلکه آخر شیطون اومد بویین. بی بی بادی توی خودش انداخت...
- باشه عباس... من راضیش می کنم، بیخود می کنه بگه نه! والا. ای شیراز رفتن و ساکن شیراز شدنم دیده شده یی مُدی!
عباس آقا که رفت بی بی نطقش باز

حکایت‌های قلمراد

روزی روزگاری در هند



۲۰ دلار خواهد پرداخت. با این شرایط مردم فعالیت خود را از سر گرفتند. پس از مدتی موجودی میمون‌ها باز هم کمتر و کمتر شد تا این که مردم دست از کار کشیدند و برای کشاورزی سراغ کشتزارهایشان رفتند. این بار پیشنهاد به ۲۵ دلار رسید و در نتیجه تعداد میمون‌ها آن قدر کم شد که به سختی می‌شد میمونی برای گرفتن پیدا کرد. این بار نیز مرد تاجر ادعا کرد که برای خرید هر میمون ۵۰ دلار خواهد داد ولی چون برای کاری باید به شهر می‌رفت کارها را به شاگردش محول کرد تا از طرف او میمون‌ها را بخرد.

امضاء: قلمراد

Javadalizadeh53



ماجراهای تبعه موزامبیک

رقابت بر سر پیستان بُز

از وقتی بُزیمان مُرد، من بشیم شدم. تعجب نکونید! می‌گویم. مگر فکر می‌کنید ما هم مثال طفلهای این دوره و زمان در ناز و نعمت بزرگ شدیم؟
نه، حالا برای طفلیشان شیشه بیستاکمی می‌خرند که پولش مواعادل یک روز کنده کاری من است. شیر خشک آن چنانی، شربلاک، قطره آهن ۳۰ هزار تومانی، گپوازه تمام آنتی‌بیک، صندلی مخصوص غذا خوری، تخت و کمد آن چنانی...
والا ما که طفل بودیم، ننه‌مان ب خاطر این که سیزده و نصفی بچه قبل از من آورده بود، شیر در پیستان نداشت و پدرم مرا در یک اتاق با بزیمان تنها می‌گذاشت. من هم ب پیستان بز می‌جسیبیدم و دلی از عزادری می‌آوردم.
خوالصه، دو تارقیب من کپزه‌هایش بودند که همیشه بر سر شیر خوردن از پیستان بز با هم در رقابت و جنگ و دعوی شدید بودیم.
یکی از روزها ندانم چه شد که نوک پیستان بز را دندان بگرفتم. بز هم از شدتی درد یادو پای عقبش یک لگد موحکم من بز زد که با دیوار اتاق یکی شدم.



شهرت

لنگ‌لنگان می‌روم من با خر خود شاد شادم
می‌زنم ای حرف حق را، هر چه بادا، هر چه باد
سال هفتم / شماره: ۳۵۳
قیمت: ۵۰۰ قرون